

## حجیت و دلالت فعل معصوم در آرای وحید بهبهانی

حسنعلی علی‌اکبریان\*

### چکیده

حجیت و دلالت فعل معصوم از موضوعات مهم و پرکاربرد در فقه است، اما در اصول فقه امامیه آن گونه که باید نتوانسته، جایگاه شایسته اهمیتش را بیابد. «وحید بهبهانی»؛ احیاگر اصول فقه پس از اخباریان، از اصولیانی است که به این موضوع پرداخته است. مسائل این موضوع، طبق آنچه او در عبارات بسیار مختصر خود در فایده سی و دوم از «فوائد حائریه» آورده، عبارت از پنج مسأله است: ۱. حجیت فعل معصوم؛ ۲. حکم استفاد از فعل معصوم؛ ۳. قرائن فعل بیانی؛ ۴. آثار فعل بیانی و ۵. صور مختلف شک در وجوب و استحباب و شک در دخول فعل و خروج آن.

این مقاله می‌کوشد مبانی وی را در حجیت و دلالت فعل معصوم را نقد و بررسی نماید. در این بررسی، زمینه‌های تکاملی که در ادبیات «شیخ انصاری» ایجاد شده است از مبانی وحید، نمایان خواهد شد.

وحید بهبهانی در این فایده، علاوه بر این پنج مسأله اصولی درباره فعل معصوم، از اعتبار تقریر معصوم و اعتبار حکمی که مکلف در خواب از معصوم دیده نیز بحث کرده است که به دلیل خروج آنها از موضوع فعل معصوم، در این نوشتار نیامده است.

### واژگان کلیدی

فعل معصوم، اصل اولی، مجمل و مبین، شک در تکلیف، شک در مکلف به.

دریافت: ۱۳۹۵/۲/۸      تأیید: ۱۳۹۵/۷/۲۴

\* عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی: (ha.aliakbarian@isca.ac.ir)



## مقدمه

حجیت و دلالت فعل معصوم از موضوعات اساسی و مورد ابتلاء در فقه است. وحید بهبهانی که پس از جریان اخباری‌گری دانش اصول را احیاء کرد، به این موضوع توجه ویژه‌ای کرده و در یکی از آثار اصولی خود پنج مسأله، پیرامون این موضوع مطرح نموده است. در این مقاله، ضمن نقل دیدگاه وی در این زمینه به تبیین، نقد و بررسی آنها پرداخته شده است.

### ۱. حجیت افعال معصوم

اولین سؤالی که دربارهٔ تمسک به فعل معصوم برای استنباط حکم شرعی مطرح می‌شود این است که آیا فعل معصوم، حجت است؟ اگر پاسخ این سؤال مثبت نباشد، سؤال از دلالت آن لغو می‌شود و نوبت به مسائل بعدی نمی‌رسد. وحید بهبهانی، بدون هیچ استدلال یا نقل خلافی، فعل معصوم را حجت دانسته است (وحید بهبهانی، ۱۴۱۵ق، ص ۳۱۵).<sup>۱</sup>

### نقد و بررسی

مطلب اول: شاید علت اینکه او هیچ استدلالی بر حجیت فعل معصوم نیاورده است، ضروری مذهب بودن آن باشد. بنابراین، نیازمند استدلال نیست.

مطلب دوم: آیا صرف تصریح به حجیت فعل معصوم در پاسخ به پرسش یاد شده کفایت می‌کند؟ خیر. ظاهر تعبیر وحید بهبهانی؛ یعنی «فعل المعصوم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حجة»، قضیه مهمله است و فی الجمله بر حجیت فعل معصوم حجیت دارد، نه حجیت تمام افعال معصوم به صورت بالجمله و فقط همین مقدار از پاسخ است که محل اتفاق میان علمای اسلام می‌باشد؛ زیرا در دو دسته از افعال معصوم، نزاع وجود دارد:

دستهٔ نخست، افعالی که از روی طبیعت بشری خود انجام می‌دهد؛ مانند خوردن و آشامیدن که به آنها افعال عادی یا جبلی گفته می‌شود. دستهٔ دوم، افعالی که از روی تجربه و در امور دنیوی انجام می‌دهد؛ مانند داستانی که دربارهٔ تلقیح نخل از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده

۱. «فعل المعصوم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حجة».

است. در این نقل آن حضرت، پس از کشف خطای خود! در عدم نیاز نخل به تلقیح، فرمود: «أنتم أعلم بشؤون دنیاکم». (مسلم نیسابوری، بی تا، ج ۷، ص ۹۵).<sup>۱</sup> برخی معتقدند معصوم در این دو دسته از افعال، مانند دیگر انسانهاست و فعل او بر دیگران حجت نیست. نزاع دوم، ریشه در نزاع در برخی مبانی حجیت فعل معصوم؛ یعنی «عصمت» دارد: بر اساس اعتقاد عالم به محدوده عصمت معصوم، افعالی که مشمول عصمت نیستند از تحت حجیت خارج می‌شوند و فقط افعالی از معصوم، حجت می‌شوند که معصوم در آنها عصمت دارد. اگر کسی قائل باشد که معصوم در همه افعال خود عصمت دارد همه افعال او را حجت می‌داند و اگر عصمت او را در برخی از افعال نپذیرفت آن افعال را حجت نیز نخواهد دانست. بر این اساس، اگر کسی عصمت را فقط در امور دینی بداند و مثلاً امور دنیوی را خارج از قلمرو دین بداند افعال معصوم در امور دنیوی را حجت نخواهد دانست (حکیم، ۱۴۱۸ق، ص ۲۲۱).

این نزاع نیز مبتنی بر انحصار اعتبار فعل معصوم به افعال بیانی و خروج افعال عادی از بیانیت است؛ در حالی که اگر به این انحصار ملتزم نباشیم، حتی با پذیرش عدم بیانیت در افعال عادی معصوم و بر اساس مبنای عصمت در مطلق افعال، می‌توانیم از افعال عادی معصوم نیز حکم شرعی، لااقل جواز را استنباط کنیم.

مطلب سوم: پس از بیان این دو نزاع و تبیین اجمال در عبارت مرحوم وحید، این سؤال مطرح می‌شود که آیا می‌توان از قرائنی، اجمال عبارت ایشان را برطرف کرد و مقصود او را از این عبارت دریافت؟ در پاسخ می‌توان از قرائن زیر مقصود وحید بهبهانی را کمی روشن تر نمود.

اول اینکه وحید در مسأله چهارمی که در این مقاله بیان می‌شود، دو فعل را از موارد مشکوک در بیانیت می‌شمارد؛ یکی فعلی که قبل از انجام فعل معصوم نیز بوده و معصوم الآن فقط آن را ادامه داده است؛ مانند پوشش در نماز و دیگری مقدمه خارجی جزء واجب در جایی که جزئیات آن جزء معلوم باشد؛ مانند سرازیر شدن برای سجده و بلند شدن برای رکعت. هر دو مورد فعل معصوم از سنخ افعال عادی است و وحید به ضرس قاطع آن را از دایره فعل حجت، خارج نکرده است و البته آن دو را داخل فعل حجت نیز نکرده است.

۱. این مثال برای قول تجربی در امور دنیوی است؛ فعل نیز همین حکم را دارد.

همین که او چنین افعالی را از امکان حجت بودن خارج نکرده، شاهد آن است که افعال عادی را قابل حجیت می‌داند و فقط به دلیل تلقی عرف از آنها، اصل در آنها را عدم حجیت دانسته است.

دوم اینکه تفکیک میان افعال دینی و غیر دینی؛ مانند امور دنیوی اگر به قرینه نخست باز نگردد، تقیید عصمت معصوم است و وحید بهبهانی، قائل به چنین تقییدی نیست (وحید بهبهانی، ۱۴۱۹ق، ص ۵ و همو، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۱۲). توضیح آنکه در نزاع عصمت از خطا، قائلین به عصمت، تفکیکی میان امور دینی و غیر دینی نکرده‌اند. بر این اساس، می‌توان از عبارت وحید اطلاق را برداشت کرد.

## ۲. حکم استفاد از فعل معصوم

پس از فراغ از حجیت فعل معصوم، نوبت به بررسی دلالت فعل معصوم بر حکم شرعی می‌رسد. مهم‌ترین پرسش در دلالت فعل این است که آیا فعل معصوم، دلالت بر وجوب دارد یا استحباب یا اباحه؟ مقصود از این پرسش این نیست که معصوم، فعل خود را به کدام یک از این سه وجه انجام داده، بلکه مقصود این است که ما از فعل معصوم چه حکمی استنباط می‌کنیم. بی‌شک اگر قرائن خاصی در کار باشد محل بحث و نزاع نخواهد بود. پس آنچه محل یک بحث اصول فقهی است بررسی اصل اولی در دلالت فعل معصوم است؛ یعنی اگر هیچ قرینه‌ای در کار نبود اصل اولی در آن چیست؟

وحید بهبهانی، سه نظریه در این زمینه بیان می‌کند:

۱-۲. **نظریه اول: وجوب.** یعنی اگر تنها چیزی که به ما رسیده این باشد که معصوم، فلان فعل را انجام داده، انجام آن فعل بر ما واجب خواهد بود. دلیل این نظریه، امر به اتباع از معصوم است به طور مطلق (وحید بهبهانی، ۱۴۱۵ق، ص ۳۱۵).<sup>۱</sup> وحید بهبهانی این قول را نمی‌پذیرد و در رد دلیل آن، دو پاسخ نقل کرده است:

پاسخ نخست، توجه به معنای اتباع است. اتباع یعنی انجام فعل به همان وجهی که معصوم، انجام داده؛ پس اگر مکلف آنچه را معصوم به عنوان اباحه انجام داده به عنوان وجوب انجام دهد در واقع از معصوم، پیروی نکرده است و ما نمی‌دانیم معصوم، فعل خود

۱. «فقيل بالأول لما ورد من الأمر بالاتباع مطلقاً».

را به چه وجهی انجام داده است، پس شاید آنچه مکلف به قصد و جوب انجام می دهد مباح بوده است (همان).<sup>۱</sup>

پاسخ دوم به وجوب اتباع توجه دارد. بدین بیان که یقیناً برخی از افعال معصوم، واجب الاتباع نیستند؛ پس همانگونه که می توان عموم وجوب اتباع را به این گونه افعال تخصیص زد و اتباع را به طور مطلق واجب ندانست می توان امر به اتباع را نیز بر مطلق طلب - که شامل وجوب و استحباب است - حمل کرد و یا وجوب اتباع را بدین معنا دانست که باید هر فعلی را به وجهی که معصوم انجام داده، انجام داد (همان).<sup>۲</sup>

وحید پس از ذکر هر یک از این دو پاسخ، امر به تأمل می کند.

#### نقد و بررسی

مطلب نخست: بحث از اصل اولی در فعل معصوم، زوایای متعددی دارد که وحید بهبهانی به یکی از مهم ترین آنها پرداخته است. از دیگر زوایایی که خارج از بحث وحید است می توان به اصل اولی در مقام شک در اختصاص و عدم اختصاص به معصوم اشاره کرد که اصل اولی در آن عدم اختصاص به معصوم است.

مطلب دوم: شاید مراد او از تأمل در پاسخ دوم، اشاره به اشکالات زیر باشد:

۱. در پاسخ دوم، اینکه «وجوب اتباع را به معنای وجوب فعل به وجهی که معصوم انجام داده بدانیم»، همان پاسخ نخست است و پاسخ جدیدی محسوب نمی شود. اما اگر مراد از تأمل این باشد، اشکال صحیحی نیست؛ زیرا تمرکز پاسخ نخست بر معنای اتباع است و آن را به معنای انجام فعل به همان وجهی که معصوم، فعل را انجام داده دانسته است؛ ولی تمرکز پاسخ دوم بر معنای وجوب اتباع است و وجوب اتباع را به معنای وجوب انجام هر فعل به وجهی که معصوم انجام داده، دانسته است.

۲. اینکه «وجوب اتباع را به معنای وجوب انجام هر فعل به وجهی که معصوم انجام داده بدانیم» با یک مشکل مواجه است و آن اینکه عمل مباح به معنای اعم - که شامل مستحب،

۱. «وَأَجِيب: بأن الاتباع هو فعل ما فعل، على الوجه الذى فعله؛ فالذى يفعله بعنوان الإباحة، ففعله بعنوان الوجوب لا يكون متابعه. فالذى يفعله المكلف بقصد الوجوب لعلة كان مباحاً، فتأمل».

۲. «وأيضاً كثيراً من أفعاله لا يجب متابعته قطعاً، فكما يجوز التخصيص كذا يجوز حمل الأمر على الطلب، أو أن يفعل كل فعله على الوجه الذى فعله، فتأمل».

مکروه و مباح به معنای اخص می‌شود - اصلاً واجب نیست تا بر مکلف واجب باشد آن را انجام دهد و نوبت به این برسد که آن را بر وجهی انجام دهد که معصوم انجام داده است؛ مثلاً اگر معصوم، پنیر را به وجه اباحه خورده باشد اصلاً بر مکلف واجب نیست پنیر بخورد تا نوبت به این برسد که آن را بر وجه اباحه بخورد. مسأله در باب محرّمات، مشکل‌تر است. آری! در یک صورت می‌توان وجوب اتباع را حتی در مباحات و محرّمات، درست کرد و آن اینکه وجوب اتباع را به معنای وجوب التزام اعتقادی و پای‌بندی عملی به آن بدانیم؛ یعنی اگر معصوم، عملی را به وجه وجوب انجام داد مکلف اولاً آن را واجب بداند و ثانیاً ملتزم به انجام آن باشد و اگر معصوم، عملی را به وجه حرام ترک کرد مکلف، آن را حرام بداند و ملتزم به ترک آن باشد و اگر معصوم آن را به وجه اباحه انجام داد مکلف آن را مباح بداند و آزادانه آن را انجام دهد یا ترک کند. توجه شود که در این بیان اصلاً «قصد وجه» در هنگام عمل، لازم دانسته نشده است تا اشکال عدم وجوب آن مطرح شود.

۳. در بخشی از پاسخ دوم ادعا شده بود که اگر تخصیص وجوب اتباع به برخی از افعال جایز باشد، پس حمل امر به اتباع بر مطلق طلب نیز جایز خواهد بود. ممکن است تأمل وحید بهبهانی به همین فراز از پاسخ دوم باشد؛ بدین بیان که تخصیص در وجوب اتباع، معنای امر را تغییر نمی‌دهد و هیچ تجوز یا تغییری در معنای ظاهری آن ایجاد نمی‌کند، پس چگونه باعث تغییر در معنای امر شود؟! از نظر نویسنده این مراد از تأمل، صحیح و مناسب است و اشکال واردی بر پاسخ به شمار می‌آید.

حاصل آنکه: دو وجه صحیح برای تأمل در پاسخ دوم وجود دارد.

مطلب سوم: مراد وحید بهبهانی از تأمل در پاسخ اول چیست؟ آیا معنای اتباع را چیزی غیر از آنچه در پاسخ اول گفته شده می‌داند؟ نویسنده به دلیل صحت معنای اتباع در این پاسخ ترجیح می‌دهد وجه تأمل وحید در آن را به نکته دیگری بازگرداند و آن اینکه اگر ادله وجوب اتباع را مطلق بدانیم افعالی از معصوم را که احراز کنیم واجب نیست، حکم به اباحه آنها می‌کنیم و معنای وجوب اتباع در آنها به معنای وجوب انجام آنها نخواهد بود، ولی افعالی که شک کنیم معصوم آنها را بر اساس وجوب انجام داده یا اباحه، دلیلی بر خروجش از اطلاق ادله وجوب اتباع نداریم.

اما اگر مراد از تأمل چنین اشکالی باشد اشکال وارد نیست؛ زیرا شبهه یاد شده از سنخ

شبههٔ مصداقی در خود عام است؛ چون نمی‌دانیم بر فعلی که ما به قصد وجوب انجام می‌دهیم اتباع، صدق می‌کند یا نه و این دقیقاً همان چیزی است که پاسخ نخست، بر آن تأکید دارد.

حاصل آنکه: نویسنده، وجه صحیحی برای تأمل در پاسخ نخست معتقد نیست. مطلب چهارم: آیا اینکه وحید بهبهانی پس از نقل هر دو پاسخ امر به تأمل کرده، بدین معناست که هیچ یک از دو پاسخ را قبول ندارد و قول به وجوب را می‌پذیرد؟ پاسخ منفی است؛ زیرا او در جای دیگری قول دوم را به مشهور نسبت و تمایل خود به آن را نشان داده است (وحید بهبهانی، ۱۴۲۴ق، ج ۸، ص ۷۰).<sup>۱</sup>

۲-۲. نظریه دوم: استحباب. یعنی اگر معصوم فعلی را انجام داد و ما وجه آن را نمی‌دانستیم بر ما مستحب است آن فعل را انجام دهیم. این نظریه دو دلیل دارد: دلیل اول: استحباب احتیاط در دوران بین وجوب و غیر وجوب است. دلیل عدم وجوب احتیاط نیز اصالت برائت است (وحید بهبهانی، ۱۴۱۵ق، ص ۳۱۶).<sup>۲</sup> دلیل دوم: حسن اقتدای به معصوم در هر حال است (همان).<sup>۳</sup>

### نقد و بررسی

مطلب اول: وحید بهبهانی، بر خلاف ادلهٔ دو قول دیگر هیچ اشکالی به ادلهٔ این نظریه نمی‌کند و این نشان از پذیرش این نظریه دارد. مطلب دوم: در دلیل اول این دیدگاه، آنچه که در واقع، مصب استحباب قرار گرفته، خود احتیاط است، نه انجام فعل معصوم که مقتضای احتیاط است. پس اگر بر اساس احتیاط، انجام آن فعل استحباب دارد در واقع، آن فعل مستحب نشده است، بلکه مستحب است که احتیاطاً آن فعل انجام شود. این چیزی است که در ادبیات فقهای معاصر به «احتیاط مستحب» معروف است و شاید در زمان وحید بهبهانی، چنین اصطلاحی مأنوس نبوده و شاید مراد او از استحباب همین معنا باشد.

۱. «فعل المعصوم عَلَيْهِ إِذَا لَمْ يَعْلَمْ وَجْهَهُ، فَالْمَشْهُورُ اسْتِحْبَابُ مَتَابَعَتِهِ وَعَلَى ذَلِكَ مَدَارُهُمْ وَحَقَّقَ فِي مَحَلِّهِ».  
 ۲. «وَقِيلَ بِالثَّنَائِي: لِلْاِحْتِيَاظِ لِدَوْرَانِهِ بَيْنَ الْوَجُوبِ وَغَيْرِهِ وَالْاِحْتِيَاظِ عِنْدَهُمْ مَسْتَحَبٌ، لِأَصَالَةِ الْبِرَاءَةِ كَمَا مَرَّ».  
 ۳. «وَأَيْضاً الْاِقْتِدَاءُ بِهِمْ حَسَنٌ عَلَى كُلِّ حَالٍ».



مطلب سوم: مراد از حسن اقتداء چیست؟ اگر مراد از آن استحباب اتباع باشد پاسخ نخست دیدگاه اول، آن را مخدوش می‌کند؛ زیرا معلوم نیست مستحب دانستن فعل و یا انجام فعل به قصد استحباب اتباع باشد؛ چراکه شاید معصوم آن فعل را بر وجه وجوب یا اباحه به معنای اخص و یا حتی بنا بر برخی مبانی در باب عصمت، بر وجه کراهت انجام داده باشد. اگر مراد از حسن اقتداء، استحباب انجام افعال معصوم، حتی در فرض مباح به معنای اخص بودن آن و یا حتی در فرض مکروه بودن آن (بنا بر مبنای یاد شده) باشد، چنین استجابی ثابت نیست و اگر مراد از حسن اقتداء، استحباب انجام فعل معصوم در صورت شک بین وجوب و غیر حرام باشد این همان حسن احتیاط است و وجه دیگری به حساب نمی‌آید.

۲-۳. نظریه سوم: اباحه. یعنی اگر فعلی از معصوم صادر شد که ما وجه آن را نمی‌دانستیم حداکثر حکمی که از آن برای ما اثبات می‌شود اباحه آن است. دلیل این دیدگاه اصالت براءت است. وحید بهبهانی پاسخ این دلیل را با ارجاع به آنچه قبلاً گفته، داده است (همان).<sup>۱</sup>

### نقد و بررسی

مطلب نخست: ظاهراً مراد از «ما عرفت» در پاسخ به اصالت براءت، ادله نظریه استحباب است. به این بیان که اصالت براءت، وقتی جاری است که اماره‌ای بر حکم وجود نداشته باشد و ما اماره بر استحباب داریم و در جایی که اماره هست اصل براءت، جاری نمی‌شود. اما این بیان وقتی صحیح است که ما فقط دلیل دوم نظریه استحباب را که از سنخ اماره است اراده کنیم؛ ولی اگر دلیل اول که احتیاط است اراده شده باشد حسن احتیاط با اصالت براءت، منافاتی ندارد و هر دو جاری خواهند بود.

مطلب دوم: مراد از اباحه در این دیدگاه چیست؟ اگر اباحه به معنای اخص - به عنوان یکی از احکام خمس - باشد دو اشکال دارد: اول اینکه اثبات اباحه به معنای اخص دلیل می‌خواهد و اصالت براءت نمی‌تواند آن را اثبات کند، بلکه فقط وجوب و حرمت را برمی‌دارد و اثبات حکم از آن مستلزم مثبتیت اصل است. دوم اینکه اگر اثبات حکم هم

۱. «وقیل بالأخیر، لأصالة البرائة وفيه ما عرفت».

بکند اباحه به معنای اخص را اثبات نمی‌کند، مگر بنا بر این مبنا که اصالت برائت، استحباب و کراهت را نیز نفی کند که چنین مبنایی، ثابت نیست. اگر مراد از آن، اباحه به معنای اعم باشد و به عبارت دیگر اگر فقط نفی وجوب و حرمت آن را کند، پاسخ وحید بهبهانی بی‌معنا می‌شود؛ زیرا جریان اصالت برائت، منافاتی با ادله استحباب، حتی با اماره بر استحباب ندارد.

آری! اشکالی که بر نظریه اباحه و اجرای اصالت برائت، وارد می‌شود این است که نظریه کاملی نیست و همچنان پس از نفی وجوب باید ادله استحباب - یا بنا بر مختار این نوشتار، ادله احتیاط مستحب - را بیاورد.

حاصل نهایی رأی وحید بهبهانی در چگونگی فعل معصوم، استحباب فعل مشکوک و یا بنا بر تحلیل این نوشتار، احتیاط مستحب در انجام فعل مشکوک است.

### ۳. قرائن فعل بیانی

مسأله دومی که در دلالت فعل معصوم مطرح می‌شود این است که به چه قرائنی می‌توان احراز کرد فعل معصوم، مبین دین و به تعبیر دیگر، فعل بیانی است و می‌تواند مستند فتوا قرار گیرد. وحید بهبهانی، بدون اینکه اقسام فعل بیانی را نام ببرد به ذکر یکی از آنها بسنده کرده و آن فعلی است که مبین یک مجمل باشد. اگر مجملی در کلام معصوم وجود داشت و پس از آن، فعلی از او صادر شد که مبین آن مجمل بود باید مشخصات آن فعل، به اقتضای بیان بودن برای آن مجمل رعایت شود (همان)<sup>۱</sup>، اما اینکه از چه راهی احراز شود که فعلی بیان یک مجمل است، وحید دو راه را ذکر کرده است: یکی تصریح معصوم به اینکه فعلش بیان مجمل است؛ مانند سخن نبی اکرم ﷺ: «صلوا کما رأیتمونی اصلی» و دیگری قرائن (همان)<sup>۲</sup>.

#### نقد و بررسی

مطلب اول: فعل بیانی در یک تقسم‌بندی، دارای اقسامی است: بیان ابتدایی، بیان تقریر،

۱. «ثم اعلم أن فعلهم ربما يكون بياناً للمجمل، فيجب مراعاته في تحقق المجمل والبيانية».

۲. «و ربما يظهر من القول مثل قوله ﷺ: «صلوا کما رأیتمونی اصلی» أو بالقرائن».

بیان تفسیر، بیان تغییر و بیان تبدیل (الأشقر، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۹۸). فعل مبینِ مجمل که در کلام وحید آمده، «بیان تفسیر» است.

مطلب دوم: فعل دیگری نیز مانند فعل بیانی است که همان آثار را می‌تواند داشته باشد و آن فعل امتثالی است. اگر مجملی وجود داشته باشد و معصوم آن را امتثال کرده باشد کیفیت امتثال آن می‌تواند رافع اجمال آن باشد؛ گر چه معصوم قصد بیانیت در انجام آن نداشته باشد. برخی اصطلاح فعل بیانی را اعم از آنچه به قصد بیان انجام شده و آنچه به قصد امتثال و بدون قصد بیان شده است، دانسته‌اند. احتمالاً مراد وحید بهبهانی از بیانیت، اصطلاح اعم است.

مطلب سوم: اگر به دلیل یا قرینه معتبری، احراز شود که فعلی، مبین یک مجمل است محل بحث وحید است؛ اما اگر فعلی می‌توانست مبین یک مجمل باشد؛ یعنی صرفاً قابلیت این را داشت که مبین یک مجمل باشد، ولی دلیل و قرینه خاصی بر بیان بودن آن وجود نداشت، آیا باز می‌توان آن را حمل بر بیانیت کرد؟ اگر پس از آن مجمل، قولی نیز قابلیت بیان بودن را داشت آیا باز فعل را می‌توان بیان دانست یا بیان بودن فعل، منوط به عدم قول است؟ آیا رسیدن وقت حاجت در بیانیت دخالت دارد و یا می‌توان قبل از وقت حاجت نیز فعل را بیان دانست؟ اینها مسائلی است که در احراز بیانیت فعل، مطرح است و در کلام وحید بهبهانی نیامده است.

مطلب چهارم: وحید بهبهانی، تصریح قولی و قرائن را مثبت بیانیت دانسته است. این قرائن در کلام وحید بیان نشده است. قرائن زیر در این باره مطرح شده‌اند (همان، ص ۲۸۷).

۱. اجماع بر اینکه این فعل، بیان آن مبین است.
۲. اینکه مجملی وارد شود و وقت عمل به آن نیز فرا رسد و معصوم، فعلی انجام دهد که قابلیت تبیین آن را دارد. در این حالت، صحابی درمی‌یابد که آن فعل بیان است و البته برای ما که در زمان حضور معصوم نیستیم رسیدن وقت حاجت در آن شرط نیست.
۳. اینکه سائل از حکمی سؤال کند و معصوم در پاسخ او آن حکم را امتثال کند یا فعلی انجام دهد که معلوم باشد پاسخ او است.
۴. اینکه مجملی وارد شده باشد و فعلی نیز وجود داشته باشد که بیان آن محسوب شود، ولی هیچ قرینه‌ای بر بیان بودن وجود نداشته باشد و دوران حضور معصوم به پایان رسیده

باشد و هیچ چیز دیگری که بتواند بیان آن برای آن مجمل باشد محرز نباشد، الا همین فعل. در این حالت، آن فعل حمل بر بیانیت می‌شود.<sup>۱</sup>

#### ۴. آثار فعل بیانی

پس از احراز بیانیت فعل، این سؤال مطرح می‌شود که آیا تمامی اجزاء و کیفیات آن فعل، بیان و به تبع، داخل در اجزاء و کیفیت مبین هستند؟ برای مثال وقتی نماز خواندن معصوم برای ما نقل می‌شود آیا تمام اجزاء و کیفیت بجا آوردن آنها دارای ویژگی بیانیت است، یا ممکن است برخی از اجزاء آن غیر بیان و به تبع، خارج از اجزاء و کیفیت مبین باشند؟

وحید بهبهانی، معتقد است اجزائی از عمل که فعل جدید هستند داخل در کیفیت عمل مبین هستند (وحید بهبهانی، ۱۴۱۵ق، ص ۳۱۶) و دو چیز داخل نیست: یکی آنچه قبل از عمل هم بوده؛ مانند لباس در نماز و دیگری آنچه مقدمه چیزی است که می‌دانیم جزء شرعی عمل است؛ مانند سرازیر شدن برای سجده و بلند شدن برای رکعت. اصل در این دو، خروج از اجزاء عمل مبین بوده و دخول آنها نیازمند دلیل خاص است (همان).<sup>۲</sup>

اجزاء جدید نیز خود دارای کیفیاتی هستند. این کیفیات به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته نخست، داخل در کیفیت عمل مبین نیستند؛ مانند تندی یا کندی اندک، به گونه‌ای که نزد عرف به آن اعتناء نشود؛ زیرا تعلق تکلیف به خصوصیتی که عرفاً تفاوتی ندارد محال است (همان).<sup>۳</sup> دسته دوم، کیفیات مردد بین دخول و خروج در کیفیت مبین است؛ مانند اینکه معصوم وقتی از جزئی از وضو فارغ شد بلافاصله وارد جزء دیگر شود (موالات) و مانند اینکه شستن صورت و دست را از بالا به پایین انجام دهد. ما نمی‌دانیم این دسته از

۱. البته در این مسأله اختلاف است و ادعا شده که برخی از احکام در زمان حضور امام زمان (عج) بیان خواهد شد؛ ولی نویسنده دلیل معتبری بر این ادعا نیافته و آنچه موجود است بر این مدعا دلالت ندارد.

۲. «وما كانوا عليه قبل يتبادر إلى ذهننا أنه ليس بداخل إلا بدليل مثل الستر في الصلاة وكذا ما يتوقف على فعله شيء آخر من أجزاء المطلوب كالهوى للسجدة والنهوض للركعة وأمثالهما من الانتقال من جزإ إلى جز آخر للصلاة».

۳. «ثم المستحدث قد يصدر بکیفیات: منها: ما يحكم بخروجه، مثل سرعة ما أو بطيء ما بحيث لا يعتد به عرفاً، لاستحالة التكليف بالخصوصية بحيث لا يتفاوت أصلاً».

کیفیات به مجرد اتفاق بوده‌اند، یا یکی از مصادیق عمل و یا داخل در کیفیت عمل مبین هستند (همان).<sup>۱</sup>

### نقد و بررسی

مطلب نخست: دلیل وحید بهبهانی در اینکه فعل جدید را داخل دانسته و فعل قدیم را خارج، فهم عرفی از فعل جدید و قدیم است؛ یعنی وقتی ناظر بداند فعل معصوم بیان یک مجمل است و ببیند که فعلی را انجام داد، آن فعل را بیان خواهد دانست، ولی وقتی فعلی را انجام نداد، بلکه بر فعل قبل از عمل خود باقی ماند، در واقع فعلی را مشاهده نکرده است و آن استفاده را مربوط به قبل می‌داند، پس نزد او فعلی نیست تا آن را بیان بداند.

نویسنده، این مطلب را اضافه می‌کند که سخن یاد شده در جایی که استفاده فعل قبلی بر اساس حالت طبیعی انسان باشد، سخن کاملاً متینی است، ولی اگر استفاده فعل قبل بر خلاف طبیعت انسان باشد نمی‌تواند صحیح باشد؛ زیرا عرف، انتظار ترک فعل قبل را دارد و وقتی مشاهده کند که معصوم بر خلاف انتظار او بر فعل قبل باقی ماند این استفاده برای او حکم فعل جدید را خواهد داشت؛ مانند اینکه معصوم در روزه، قبل از اذان صبح چیزی نخورده باشد و تا ساعاتی از صبح نیز چیزی نخورد. این صرفاً استفاده‌ای است که نزد عرف، طبیعی به شمار می‌آید. اما اگر تا ظهر و بلکه تا عصر، چیزی نخورد این دیگر استفاده طبیعی نیست و از این رو، عرف آن را مانند فعل جدید، داخل می‌بیند. بنابراین، می‌توان گفت معیار اصلی، صرف جدید و قدیم بودن عمل نیست، بلکه انتظاری است که عرف از فعل جدید و قدیم دارد.

در افعالی که مقدمه جزء مطلوب هستند نیز دلیل خروج آنها از کیفیت، طبیعی بودن آنهاست. بنابراین، اگر سرازیر شدن برای سجده یا بلند شدن برای رکعت، دارای کیفیت غیر طبیعی بود و یا به صورت غیر طبیعی همواره از معصوم به یک کیفیت معین صادر شود، عرف آن را داخل خواهد دید.

۱. «ومنها: ما يتردد في دخوله وخروجه، مثل أنهم متي ما فرغوا من جز في الوضوء شرعوا في جزء آخر، و أنه ابتداء في الغسل من أعلى الوجه واليد إلى الأسفل، فإننا لا ندري أنه بمجرد الاتفاق و أنه أحد أفراد الكل، أو أنه داخل في الكيفية».

مطلب دوم: در دو قسمی که وحید، حکم به خروج آنها از کیفیت مبین کرد، دقیقاً مراد او چیست؟ آیا این است که دلیلی بر دخول آنها نیست؟ یا این است که دلیلی بر خروج آنها وجود دارد؟ ثمره آن در جایی ظاهر می‌شود که مبنای اصولی ما در جزء یا شرط مشکوک برای یک واجب، لزوم احتیاط در انجام آن جزء و شرط باشد. در چنین مبنایی، اگر مراد وحید، وجود دلیل بر خروج این دو قسم باشد انجام آن جزء یا کیفیت لازم نیست و اگر مراد او، عدم دلیل بر دخول باشد احتیاط، لازم خواهد بود. مقتضای تعبیر وحید «یتبادر إلی ذهننا أنه لیس بداخل إلا بدلیل ... و کذا ما يتوقف ...» وجود اصل اولی در خروج است. پس احتیاط، لازم نخواهد بود.

مطلب سوم: وحید، کیفیت فعل جدید را به دو قسم: محکوم به خروج و مردد تقسیم کرده است. قسم سوم، بنا بر مبنای وحید باید محکوم به دخول باشد و آن کیفیتی است که خودش جدید باشد؛ همانگونه که فهم عرفی فعل جدید را داخل می‌داند کیفیت جدید را نیز داخل خواهد دانست. در اینجا نیز معیار اصلی، جدید و قدیم نیست، بلکه انتظاری است که عرف دارد. بنابراین، اگر کیفیت فعل، غیر متعارف باشد و یا همواره یکسان باشد، عرف آن را داخل خواهد دانست.

مطلب چهارم: پس از آنکه احراز شد فعل و یا کیفیتی، داخل است، هنوز جای یک پرسش باقی است؛ پرسشی که وحید به صراحت به آن نپرداخته، ولی حکم آن از مسأله بعد قابل روشن شدن است و آن اینکه آیا جزء و کیفیت داخل، مستحب است یا واجب؟ این پرسش از این رو مطرح است که اجزاء و کیفیات مستحب نیز داخل در فعل مبین هستند و چه بسا معصوم آن جزء و کیفیت را به قصد استحباب انجام داده باشد.

## ۵. صور مختلف شک در وجوب و استحباب و شک در دخول فعل و خروج آن

در جایی که فعل معصوم، بیان یک حکم مجمل باشد، آن حکم مجمل دو حالت دارد:

۱. آن مجمل، مطلوبی باشد که فقط مصداق واجب دارد و لذا می‌دانیم فعل معصوم، مبین یک عمل واجب است و در این حالت بحثی وجود ندارد؛ ۲. آن مجمل، مطلوبی باشد که هم مصداق واجب دارد و هم مصداق مستحب و به تعبیر دیگر در وجوب و استحبابش

اجمال دارد. در حالت دوم، گاه شک می‌شود که فعل معصوم داخل در واجب است یا داخل در مستحب. آیا در این حالت، اصالت عدم جاری می‌شود یا اصالت اشتغال؟ مقصود از اصالت عدم، اصالت عدم دخول یا اصالت عدم وجوب و مقصود از اصالت اشتغال، لزوم رعایت اجزاء و کیفیات فعل معصوم در تحقق مطلوب است؛ زیرا اولاً اصل آن است که فعل بدون آن اجزاء و کیفیات، همان مطلوب نیست؛ ثانیاً اشتغال ذمه یقینی، براءت ذمه یقینی یا عرفی را طلب می‌کند. وحید بهبهانی در اینجا متمایل به جریان اصالت اشتغال است (همان، ص ۳۱۷-۳۱۶).<sup>۱</sup>

او نسبت به اصل حالت دوم، اشکال و پاسخی را مطرح کرده است. در اشکال می‌گوید تعلق تکلیف به مجمل ممکن نیست؛ زیرا تکلیف باید به شیء معلوم، تعلق گیرد. پس در مقدار معلوم، تکلیف ثابت است و نسبت به غیر معلوم، اصالت براءت جاری می‌شود. در پاسخ می‌گوید تکلیف و خطاب قطعاً به مجمل، تعلق گرفته است و در این شکی نیست. مانعی نیز برای آن وجود ندارد؛ زیرا امثال مجمل ممکن است، ولو به انجام برخی مقدمات (همان، ص ۳۱۷).<sup>۲</sup>

### نقد و بررسی

برای روشن شدن محور اصلی سخن وحید باید به مطالب زیر توجه کرد و سپس پاسخ او را دریافت. بدون توجه به این امور، تأملاتی در پاسخ او وجود خواهد داشت:

مطلب اول: امکان امثال مجمل به انجام مقدمات زائد، فقط در شك در اقل و اکثر استقلالی ممکن است؛ مانند شك در جزء زائدی که احتمال مبطلیت آن نمی‌رود؛ اما در

۱. «ثم نفس المطلوب الذي كان الفعل مبيناً له: إما أن يكون واجباً فقط أو مطلوباً: منه واجب ومنه مستحب والثاني قد يتردد في الدخول في الواجب، أو المستحب. ثم المتردد هل يجري فيه أصل العدم؟ بأن يقال: الأصل عدم الدخول، أو عدم الوجوب، أو لا، بل لابد من اعتباره لتحقيق المطلوب، لان الأصل عدم كون ما بقى هو المطلوب، ولأن شغل الذمة اليقيني يستدعي البراءة اليقينية أو العرفية. قد مر الإشارة إلى ذلك».

۲. «فإن قلت: تعلق التكليف بالمجمل كيف يمكن؟ لأن التكليف إنما يكون بالشيء المعلوم، فالقدر الذي علم أنه مكلف به ثبت التكليف به خاصة لأصالة البراءة عما لم يعلم. قلت: التكليف والخطاب إنما يتعلق بالمجمل قطعاً، وبعد إمكان الامتثال - ولو بارتكاب مقدمة - فلا مانع من التكليف: كناسي فريضة واحدة لم يعرفها بشخصها وغير ذلك، فالمقتضى موجود، والمانع مفقود».

شک در متباینین، احتیاط در تکرار است. اقل و اکثر ارتباطی نیز مانند متباینین است. در مواردی که احتیاط به تکرار است، شبهه‌ای در امکان احتیاط مطرح می‌شود که در سایر موارد مطرح نیست؛ گر چه این شبهه وارد نیست.

مطلب دوم: سخن وحید، فقط در جایی صحیح است که اصل وجوب (یعنی تکلیف) ثابت و اجمال در مکلف<sup>۲</sup> به باشد؛ ولی در جایی که اجمال در اصل تکلیف است اشکال فی الجملة وارد است؛ یعنی در جایی که شک در اصل تکلیف و بین اقل و اکثر استقلالی باشد، در چنین موردی تکلیف در اقل یقینی است و در زائد، اصالت برائت جاری می‌شود.

نتیجه اینکه اشکال، محل بحث را شک در تکلیف در اقل و اکثر استقلالی دانسته است و نکته محوری، پاسخ وحید این است که مسأله در جایی فرض شده است که تعلق تکلیف به فعل، یقینی و مفروع<sup>۳</sup> عنه بوده و شک در مکلف<sup>۲</sup> به باشد. در چنین فرضی اصلاً محل جریان اصالت برائت نیست.

مطلب سوم: در نتیجه‌ای که در مطلب دوم ذکر گردید تلاش شد کلام وحید، با تفکیک صحیح و شفاف در مجرای برائت و اشتغال تبیین گردد. در مطلب سوم، این مطلب بیان می‌شود که مجرای اصالت اشتغال در فعل مشکوک نزد وحید بهبهانی فقط در جایی است که فعل معصوم بیان یک مجمل باشد، نه در مطلق فعل معصوم. به عبارت دیگر، آنچه می‌توان به صورت روشن به وحید بهبهانی نسبت داد این است که او در فعل مبین مجمل، اصالت اشتغال را جاری می‌داند و در سایر موارد فعل معصوم نمی‌توان چنین مبنایی را به او نسبت داد، بلکه انتساب عدم وجوب رعایت فعل معصوم در سایر موارد به او بعید نیست و این به دلیل عدم شفافیت کافی میان مجاری برائت و اشتغال در زمان اوست.

برای استشهاد بیشتر، سخن دیگری از وحید را نقل می‌کنیم. او در ذیل روایتی که فعل پیامبر ﷺ را در مسح سر و پا با رطوبت باقی مانده در دست نقل کرده، می‌گوید: دلالت روایت روشن است؛ زیرا فعل معصوم لَا يَلْبَسُ گر چه بنا بر اقوی، حقیقت در وجوب نیست، ولی اگر بیان یک مجمل باشد خلافی در وجوب مراعات آن نیست؛ زیرا برائت یقینی و امثال عرفی، متوقف بر آن است؛ هر چند آن فعل، مردد بین دخول



و خروج باشد (وحید بهبهانی، ۱۴۲۴ق، ج ۳، ص ۳۲۲).<sup>۱</sup>

از این سخن چنین برداشت می‌شود که تفکیک میان مجرای براءت و اشتغال نزد وحید - و به عبارت دقیق‌تر در دوران وحید - چندان شفاف نبوده است، ولی از ریشه‌های پیدایش تصویر شفاف این دو مجرا در ادبیات شیخ انصاری (ره) است.

برای توضیح این نکته دو عبارت را با یکدیگر مقایسه می‌کنیم:

۱. «اصل در فعل معصوم، عدم وجوب است؛ ولی در جایی که فعل او بیان مجمل باشد رعایت فعل معصوم واجب است».

۲. «اصل در فعل معصوم، هنگام شک در اصل تکلیف، عدم وجوب است؛ ولی در شک در مکلف<sup>۲</sup> به، رعایت فعل معصوم از باب احتیاط، واجب است».

این دو عبارت، سه تفاوت با یکدیگر دارند:

تفاوت اول: در عبارت نخست، گویا مجرای اصالت عدم وجوب (براءت)، صلاحیت جریان در مطلق افعال معصوم را دارد، ولی فعل مبین مجمل، از آن خارج شده است. این در حالی است که در عبارت دوم، مجرای اصالت عدم وجوب و اصالت اشتغال، کاملاً متباین و به صورت شفاف از یکدیگر متمایز هستند.

تفاوت دوم: مجرای اصالت اشتغال در عبارت نخست - یعنی فعل مبین مجمل - بر محوریت نوع فعل است، ولی در عبارت دوم - یعنی شک در مکلف<sup>۲</sup> به - بر محوریت نوع شک است. امتیاز تعبیر دوم نسبت به تعبیر اول این است که شامل موارد دیگری از فعل معصوم نیز می‌شود. تعبیر دوم که مجرای اصالت اشتغال را شک در مکلف<sup>۲</sup> به قرار داده است کاری ندارد که منشأ شک، اجمال باشد یا فقدان دلیل یا تعارض ادله. بنابراین، تعبیر دوم، مجرا را گسترده‌تر بیان کرده است.

تفاوت سوم: عبارت دوم تصریح دارد که رعایت فعل معصوم از باب احتیاط، واجب است، ولی در عبارت اول چنین تصریحی به احتیاطی بودن آن نیست؛ گر چه روح احتیاط در آن وجود دارد.

۱. «والدلالة واضحة، لأن فعل المعصوم  $\text{لَيْسَ}$  وإن لم يكن حقيقة في الوجوب على الأقوى، لكن إذا كان بياناً للمجمل لاختلاف في وجوب مراعاته، لتوقف البراءة اليقينية والامتنال العرفي عليه، وإن كان مما يتردد في دخوله وخروجه».

عبارت دیگری از مرحوم وحید نیز وجود دارد که در تفکیک میان مجاری برائت و اشتغال، وضوح بیشتری دارد، ولی هنوز از شفافیت در ادبیات شیخ انصاری، فاصله زیادی دارد و از ریشه‌های آن به شمار می‌آید (همان، ج ۸، ص ۷۰).<sup>۱</sup>

مطلب چهارم: در این مطلب، احتمال جدیدی در تعبیر یاد شده از وحید بیان می‌شود که شاید مراد وحید باشد و آن اینکه در واقع، وحید نمی‌خواهد به قاعده اشتغال تمسک کند؛ گرچه تعبیری مانند «برائت یقینی در اشتغال یقینی» دارد، بلکه به فعل معصوم به عنوان یک اماره تمسک می‌کند. به همین دلیل است که اسمی از احتیاط نیاورده است، بلکه مستقیماً به وجوب، تصریح کرده است.

توضیح آنکه فعل معصوم فی حد نفسه، مردد بین دخول و خروج است و از این حیث دارای اجمال است؛ ولی با توجه به بیان بودن آن برای یک مجمل و مفروض بودن تعلق تکلیف به آن مجمل، ظهوری در آن فعل پدید می‌آید که اجمال خود فعل را برطرف می‌کند. بنابراین، فقیه در محل بحث خود به اصل اشتغال تمسک نمی‌کند بلکه به یک اماره - که همان فعل معصوم است - عمل می‌کند و معلوم است که مستفاد از اماره، وجوب فعل است، نه وجوب احتیاط در آن.

### نتیجه‌گیری

وحید بهبهانی در حجیت و دلالت فعل معصوم، در فایده سی و دوم از فوائد حائریه، پنج مسأله مطرح کرده است: ۱. حجیت فعل معصوم؛ ۲. حکم مستفاد از فعل معصوم؛ ۳. قرائن فعل بیانی؛ ۴. آثار فعل بیانی و ۵. صور مختلف شک در وجوب و استحباب و شک در دخول فعل و خروج آن. از بررسی عبارات مختصر او می‌توان نتایج زیر را برداشت کرد:

۱. در مسأله نخست، قائل به حجیت مطلق است، ولی در افعال عادی معصوم، اصل اولی را در عدم حجیت می‌داند.

۱. «وأما الأولى، فلأن فعل المعصوم صلى الله عليه وآله إذا لم يعلم وجهه، فالمشهور استحباب متابعته، وعلى ذلك مدارهم، وحقق في محله. وإذا وقع في مقام العبادة التوقيفية التي لم يظهر ماهيتها من نص، فيحملونه على الوجوب من باب مقدمه الواجب، لأنّ تحصيل اليقين بالبراءة، والامتنال العرفي في مقام الإطاعة واجب عندهم، كما أشرنا».

۲. در مسأله دوم، متمایل به اصل اولی دلالت فعل معصوم بر استحباب است.
۳. در مسأله سوم، تصریح معصوم به بیانی بودن و قرائن خاص را مطرح کرده است.
۴. در مسأله چهارم، در پاسخ به این پرسش که آیا تمامی اجزاء و کیفیات فعل، داخل در اجزاء و کیفیت مبین هستند معتقد به دخول فعل جدید است و اصل اولی در دو چیز را خارج می‌داند: ۱. آنچه قبل از عمل هم بوده و ۲. آنچه مقدمه چیزی است که می‌دانیم جزء شرعی عمل است.
۵. در مسأله پنجم، در اجمال فعل مبین، میان واجب و مستحب، اصل تعلق تکلیف را ممکن می‌داند و با فرض شک در مکلف<sup>۲</sup> به، در اقل و اکثر استقلالی، قائل به لزوم انجام جزء زائد است، اما در شک میان متباینین و اقل و اکثر ارتباطی، احتیاط را به تکرار می‌داند. البته وحید اصالت احتیاط را فقط در فعلی قائل است که مبین یک مجمل باشد، نه در مطلق فعل معصوم و بلکه بعید نیست رأی او در سایر افعال معصوم، برائت باشد. همچنین بعید نیست او در مواردی که در فعل معصوم، قائل به احتیاط است، به اصل تمسک نکرده، بلکه به فعل معصوم به عنوان یک اماره استناد کرده باشد.
- در این بررسی، زمینه‌های تکاملی که در ادبیات شیخ انصاری ایجاد شده، از مبانی وحید نمایان شده است.

## منابع

۱. الأشقر، محمد سلیمان (۱۴۱۷ق)، أفعال الرسول و دلالتها على الأحكام الشرعية، ج ۱، بیروت: مؤسسة الرسالة، ج ۵.
۲. حکیم، محمد تقی (۱۴۱۸ق)، الأصول العامة في الفقه المقارن، قم: مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)، ج ۲.
۳. نیسابوری، مسلم (بی تا)، صحیح مسلم، ج ۷، بیروت: دارالفکر.
۴. وحید بهبهانی، محمد باقر (۱۴۱۹ق)، الرسائل الفقهية، تحقیق و نشر: مؤسسة العلامة المجدد الوحيد البهبهانی (ره)، ج ۱.
۵. ----- (۱۴۱۵ق)، الفوائد الحائرية، قم: مجمع الفکر الاسلامی، ج ۱.
۶. ----- (۱۴۲۴ق)، مصابيح الظلام في شرح مفاتيح الشرائع، ج ۱، ۳ و ۸، تحقیق و نشر: مؤسسة العلامة المجدد الوحيد البهبهانی (ره)، ج ۱.